

دین های شرقی در مغرب زمین

از جمله نمایانتهائی که اخیراً در محافل روشنفکران رواج یافته و باصطلاح «مد» شده یکی توجه به «عرفان» و صوفی مشربی و دیگر التفات به مذاهب قبل از اسلام است. بررسی این دو موضوع از نظر تاریخ تحول افکار و عقاید البته بسیار سودمند و لازم مینماید، اما ضمناً باید بر حذر بود مبادا این توجه و کنجکاوی که از جانب متفکرین و محققین اعمال میشود اهمیت آنها را در نظر عامه بیش از آنچه سزاوار است جلوه دهد، در این عصر بر تلاش و تشویب که نیروی معنوی هر ملتی باید در راه اصلاح و بهبود وضع زندگی اجتماعی مصرف گردد روح قلندری و بی‌اعتنائی و وارستگی دروغین دوباره در اذهان جوانان و نونهالان تلقین شود و مفاسد «اگریستانسیالیزم» منحنط اروپای لاتین به معایب درویش مسلکی منحرف و کاذب که مرده ریک دوره پستی و زبونی نیاکان نزدیک خودمان است افزوده گردد.

مترجم این مقاله خود از معتقدین سیر و سلوک و لزوم تزکیه نفس و حصول صفای باطن است اما نه از راه انزوا و تجرد، بل از راه خدمت بخلق و انجام وظائف مدنی و اجتماعی. خوانندگان هوشمند را از مطالعه این مقاله معلوم میشود که چه عوامل و اسبابی باعث ظهور و انتشار دین اسلام گردیده و جهان متمدن تا چه اندازه مدیون فرهنگ اسلامی است. ضمناً آشکار میگردد که محققین غربی با همه کوششی که در احراز از غرض ورزی بجا می‌آورند چگونه نادانسته تحت تأثیر احساسات دینی و ملی خویش از اقرار باین دین بزرگ اگر اه دارند. همچنین کسانی که هواخواه دو آتش «عصر زرین آریائی» موهوم هستند و می‌بندارند که اسلام دین سامی است و بهتر و غلبه بر ایران تحمیل شده می‌بینند که پیش از اسلام فلات ایران محل تلاقی عقائد و ادیان مختلفه و منشاء نهضت‌های اصلاحی معنوی متعددی بوده در حقیقت اسلام آخرین و مؤثرترین و صحیح‌ترین این نهضت‌های شرقی است که رسالت خود را بنحو اتم و اکمل ادا کرده و وظیفه‌ای را که تا آن زمان ملل و نهضت‌های مشرق زمین با همه کوشش و مجاهدت نتوانسته بودند ایفا نمایند، انجام داده است. باین معنی که یورش فرهنگی یونانی را دفع کرده و جنگ معنوی را بسرزمین مقرب کشانیده و با ایجاد «صلح اسلامی» استبداد شرقی را که مایه زبونی و تمید و فردپرستی ملل خاور بوده و هست متزلزل ساخته و حکم قانون را جایگزین «فرمان سلطان» نموده است. از تذکار این نکته غفلت نباید داشت که متأسفانه همان عوامل مخربی که بالاخره تمدن قدیم را از میان برد (عواملی که درین مقاله موضوع بحث دانشمند انگلیسی است). از مدتها پیش مدنیت اسلامی را نیز تهدید می‌کند و اگر چاره‌ای مؤثر نشود بیم آنست که این مدنیت نیز در تمدن فرنگی مستهلک شود. منوچهر بزرگمهر

این مقاله فصلی از کتاب معروف «شاخه زرین» تألیف مورخ و محقق بزرگ انگلیسی سر جیمز فریزر میباشد.

پرستش «بان‌مام*» بزرگ و فرزند و معشوقش در دوره امپراطوری روم بسیار رائج بوده و از سنگ نبشته‌ها چنین برمیآید که در تمام سرزمینهای جزه قلمرو روم - ایتالیا و افریقا و اسپانیا و فرانسه و آلمان و بلغارستان - این دورا چه با هم و چه جداگانه نیایش میکرده‌اند و حتی پس از قسطنطین که دین نصاری رسمیت یافته عبادت آنها ادامه داشت و بطوریکه «سیماخوس» مینیوسد عید «مام بزرگ» را هنوز در زمان او جشن میگرفتند. در عهد اغسطین معروف، کهته مخنث این آئین، خود را چون زنان آرایش میدادند و در کوچها برام میآفتادند و مانند راهبان قرون وسطی بدریوزه میپرداختند، اما در یونان آداب خونین این آلهه آسیائی و زوجهش چندان قبولی نیافت و مراسم آئین او که آمیخته با بربریت و سفاکی بود با ذوق سلیم و طبع ملایم یونانیان سازگار نیامد؛ آنها عبادت آدونیس را که در اصول شبیه با آلهه رومی ولی از حیث آداب و تشریفات ملایمتر از او بود ترجیح میدادند، و شاید همان اوصافی که یونانیان را ناخوش میآمد رومیان خشن و غریبان وحشی را جلب میکرد. حالت جذبه و جنونی که از رقص و حرکات دیوانه وار حاصل و با الهام ربانی مشتبه می شد، جرح بدن و عقیده به تولد جدید و آمرزش گناهان بوسیله خون ریختن و غیره، همگی از بقایای آثار توحش بود و طبعاً با مزاج سردمی که هنوز خوی درندگی داشتند سازش داشت. البته ماهیت حقیقی این آداب و مراسم چنان در زیر نقاب تعبیرات فلسفی و تفسیرات عرفانی پوشیده شده بود که در شوق و حرارت پرستندگان تغلفی حاصل نشود و حتی طبقات روشنفکر را که بدون این تعبیرات قطعاً از چنان فضایی ابراز نفرت و انزجار میگردند بآن جلب نماید.

آئین «ام آلهه» تنها دینی نبود که رومیان از شرقیان گرفتند بلکه دینهای متعدد با عقائد و آداب عجیبه مرکب از رسوم عهد توحش و اعمال عالیه دوره تمدن، در سراسر قلمرو روم ذهن اروپایان را منحرف کرد و راه و روش اجنبی را بآنها آموخت تا بجائیکه بنیان مدنیت قدیم بیکباره بستگی گرائید مدنیت یونان و روم بر این اصل اساسی استوار بود که فرد تابع اجتماع است و امنیت و مصونیت کشور اعلی غایتی است که فرد باید نصب العین قرار دهد، و مصالح و منافع خود را اعم از دنیوی و اخروی فدای آن سازد. با چنین عقیده و مرامی که از عهد کودکی بآنها تلقین میشد مردم بانهایت از خود گذشتهگی زندگی خویش را وقف خدمت با اجتماع میگردند، و در هنگام لزوم جان

⊗ آلهه بزرگ و مادر خدایان است که بزبان بابلی او را «نه‌نه» میگفتند و احتمال دارد لفظ نه‌نه بمعنی مادر در فارسی از آن مأخوذ باشد. در نزد ملل عهد عتیق آسمان پدر و زمین مادر بوده است چنانکه در اصطلاح حکما آباء علوی و امهات سفلی آمده است. فریزر در فصل دیگری از همین کتاب آئین او را بشرح زیر خلاصه کرده است:

«اگر کلیه مدارک مربوط باین موضوع را مورد بررسی قرار دهیم چنین نتیجه میگیریم که مردمان آسیای غربی یک آلهه بزرگی را بنام «مادر خدایان» باشکل و اسامی مختلفه ولی بوسیله آداب و طبق افسانه‌های متشابه عبادت میگردند. این آلهه بزرگ مظهر نیروی خلاقه طبیعت و مخصوصاً عمل تولید نسل بوده و یک یا چند معشوق داشته که در آن واحد هم انسان بودند و هم جنبه الوهیت داشته‌اند. هر سال یکبار این آلهه با زوج خویش همخوابگی میکرد و در نتیجه تخم نباتات و نسل حیوانات مورد احتیاج انسان زیاد میشد. عمل جفت گیری این دو خدای آسمانی را پیروان آنها در زمین جشن میگردند و بتقلید آنها در معابد خویش زن و مرد در مدت معینی با یکدیگر می آمیختند و بدین طریق فراوانی نعمت و برکت را در سال نو تأمین میگردند.»

خود را نیز در راه آن میدادند و اگر در انجام این وظیفه قصوری میبورزیدند خود را مستوجب ملامت میدانستند و حفظ نفس را از ایثار بر نفس پست تر میشمردند. شیوع دینهای آسیائی این مرام عالی را از میان برد زیرا در این ادیان «نجات نفس» از عذاب اخروی و اتحاد روح انسان با خدا هدف عمده زندگانی بشری بود و در مقابل آن رفاه کشور و حتی بقای آن امری بی اهمیت مینمود. نتیجه حتمی چنین عقایدی جز این نمیتوانست باشد که افراد به خود پرستی و بی اعتنائی بمصالح عمومی عادت کنند و جز با احساسات باطنی خویش و ترس و تشفی نفس نبردازند و دنیا را سرای آزمایش و منزل عاریتی در راه آخرت ندانند.

اولیاء و زهاد که دنیا را بنظر تحقیر و تخفیف مینگریستند و عالم خلسه و مکاشفه را بر جهان واقع ترجیح مینهادند بهرور در نظر مردم بعنوان فرد اکمل انسانی جلوه گر شدند، و جای پهلوانان فداکار و میهن دوست را گرفتند، کشور زمینی در قبال «مدینه الله» و شهر آسمانی ناچیز و محقر آمد، و مرکز ثقل از زمین بآسمان و از دنیا بآخرت انتقال یافت، هر قدر باعتبار اهمیت آن جهان میافزود از آبادی و شادمانی این جهان میکاست، و فساد و انحطاط کشور و حکومت را بسرعت فرا میگرفت. علائق خانوادگی و ملیت گسسته شد و سازمان اجتماع بمعاصر مرکب آن منحل گردید و در نتیجه روبرو توحش و فحش رفت، زیرا بقای مدنیت وقتی میسر است که افراد بایکدیگر همکاری فعاله داشته باشند و بطوع منافع شخص خود را تابع مصالح عامه قرار دهند. کم کم مردمان آن عصر از دفاع وطن خویش در مقابل دشمنان امتناع ورزیدند و کار بجائی رسید که حتی از تولید نسل خودداری کردند. باعلاقه شدیدی که به نجات روح خویش و ارواح دیگران یافته بودند دنیای مادی را که در نظر آنها مظهر شر و بلیدی بود رها ساختند تا رو بخرابی رود. این دیوانگی مدت هزار سال بطول کشید تا عاقبت احیای قانون روم و فلسفه ارسطو و هنر و ادبیات قدیم در اواخر قرون وسطی باین کابوس و حشتناک خاتمه داد و مردم اروپا دوباره بغایات اخلاقی و زندگی طبیعی اصلی خود برگردانید، و سلامت فکر و مردانگی را در آنها زنده کرد. خلاصه و قفای آن که در سیر ترقی تمدن حاصل شده بود پیاپی رسید و مدتی حمله شرقی رو به جزر نهاد هنوز که در حال جزر است.

از میان خدایان شرقی که در دوره انحطاط دنیای قدیم برای تسخیر و تسلط بر مغرب زمین با یکدیگر در جدال بودند ایزد ایرانی مهر را باید نام برد. مقبولیت عام و رواج پرستش او را از وفور اینیه و معابدی که در سراسر خاک امپراطوری قدیم روم بنام او یافت میشود میتوان قیاس کرد. آئین مهر چه از نظر عقائد و چه از احاطه مناسک و آداب و جوه شباهت بسیاری هم با آئین «ام الاله» و هم بادین مسیح دارد. این جوه شباهت توجه علمای نصاری را نیز جلب کرده و آنرا چنین توجیه نموده اند که شیطان برای گمراهی خلق تقلیدی از آداب و عقائد دین حقیقی ساخته منتشر کرد. عجب اینجاست که کشیش عیسوی که هنگام فتح مکزیک بآنجا رفته بودند شباهت بین پاره ای اصول دین بومی مکزیکیان را با دین مسیح بهمین نحو توجیه کرده اند. محققین جدید البته چنین موارد شباهتی را که در آن امکان اخذ و اقتباس منتفی است از باب توارد میدانند و علت را در وحدت طبیعت بشر و شباهت محیط و مسائل زندگی او و وسعی وی در کشف اسرار عالم و انطباق دادن زندگی خویش با آنها جستجو می کنند، و بهر حال علت هر چه بوده در این تردیدی نیست که دین مهر رقیب سرسخت مسیحیت بشمار میرفت و مانند آن آداب و مناسک با مهابت ظاهر را باطلب صفای باطن و اعتقاد به مخلد نفس توأم داشت. رقابت میان این دودین شدتی در گرفت که مدت ها پیش بینی غلبه یک طرف ممکن نبود.

یکی از یادگارهای جدال طولانی میان این دو آئین مراسم « جشن تولد مسیح » است که ظاهراً کلیسای مسیح آنرا مستقیماً از رقیب خود اقتباس کرده است. در تقویم یولیانی روز بیست و پنجم دسامبر مبداء انقلاب شتوی است که در نزد ملل قدیم روز تولد آفتاب است. زیرا از این تاریخ روزها رو ببلندی میروند و نیروی آفتاب دوباره تجدید میشود. آداب شب یلداینجویکه در شام و مصر برپا میداشتند بسیار قابل توجه است. قبل از نیمه شب همه پرستندگان در معبد جمع میشدند و درست در نیمه شب با فریادهای شادی از آنجا به بیرون میدویدند و بیکیدیگر تبریک میگفتند و فریاد میزدند: «عذرا زائیده روشنی نیرو گرفته». مصریها حتی مجسمه طفلی را بعنوان نوزاد مقدس در این روز بیرون می آوردند و به پرستندگان نمایش میدادند (۱). تردیدی نیست که عذرا بارداری که روز ۲۵ دسامبر پسر میزاید همان آلهه شرقی بزرگی است که سامیها او را «عذراء آسمانی» یا «آلهه آسمانی» مینامیدند و در سر زمینهای سامی یکی از مظاهر «آشنارت» بوده و از آنجا که مهر را نیز بیرون او مظهر آفتاب میدانستند و او را «آفتاب نامقلوب» لقب میدادند روز تولد (زاج سوران) و نیز بروز ۲۵ دسامبر می افتاد. در انجیل چیزی راجع به تاریخ صحیح تولد مسیح نمیتوان یافت و بهمین جهت کلیسای قدیم آنرا جشن نیگرفت ولی بررور نصارای مصر روز ششم ژانویه را بعنوان تولد مسیح جشن گرفتند و کم کم در تمام مشرق این روز را قبول کردند و مراسم آنرا برپا میداشتند، اما در مغرب زمین کلیسای غرب که هیچوقت روز ششم ژانویه را قبول نکرده بود از قرن چهاردهم میلادی روز ۲۵ دسامبر را برسمیت شناخت و پس از چندی کلیسای مشرق نیز از آن پیروی نمود در انطاکیه تا سال ۳۷۵ میلادی هنوز این تغییر را نپذیرفته بودند.

چه عواملی باعث شد که اولیای کلیسای عیسوی جشن تولد مسیح را برپا دارند؟ یکی از نویسندگان قدیم مسیحی شامی با کمال صراحت دلایل قبول این بدعت را چنین توضیح داد است. «علت اینکه آباء» کلیسا مراسم ششم ژانویه را به بیست و پنجم دسامبر انتقال دادند این بود که کافران روز بیست و پنجم دسامبر تولد آفتاب را جشن می گرفتند و شمع و چراغ روشن میکردند، و چون علمای دین مشاهده نمودند که مسیحیان به این مراسم تعلق خاطر دارند پس از مشورت های لازم چنین تصمیم گرفتند که تولد مسیح را در این روز و روز عید را در روز ششم ژانویه جشن بگیرند و بنا بر این رسم تا روز ششم آتشها را روشن نگاهدارند. اغسطین متکلم معروف عیسوی نیز با اینکه صریحاً نگفته تلویحاً تأیید میکند که منشاء این عید را باید در دین مهر جستجو کرد آنجا که به مسیحیان بند میدهد که چنین روز عزیزی را مانند کافران بغاظر آفتاب جشن بگیرند بلکه بنام آنکه آفتاب را آفریده جشن برپای دارند. همچنین لئون بزرگ از اینکه مردم روز ۲۵ دسامبر را بغاظر آفتاب جشن میگیرند و مسیح را فراموش میکنند اظهار تأسف کرده است (۲).

پس چنین بنظر میرسد که کلیسای مسیحی روز بیست و پنجم دسامبر را از آن جهت بعنوان تولد مسیح اختیار کرد که طاعت کافران آفتاب پرست را از مهر به کسی که او را «آفتاب معدلت» لقب

(۱) باید متوجه بود که در تقویم اصلی یولیانی دسامبر چنانکه از نام آن پیداست دوازدهمین ماه سال نبوده بلکه ماه دهم سال است که با دی ماه ایرانی کاملاً مطابق است و اگر اختلاف دو روز را هم حساب کنیم روز تولد مسیح همان اول دی ماه و شب تولد او شب یلدا یعنی شب تولد مهر می شود. (مترجم) - (۲) عید ظهور که باصطلاح مسیحیان ایران «خاج شویان» میگویند روزی است که عیسی نوزاد را به سه نفر پادشاهی که از ایران آمده بودند نشان دادند.

داده بودند جلب نماید و اگر این موضوع صحیح باشد استبعادی ندارد که اولیاء کلیسا مراسم عید قیام مسیح را نیز بهمان دلائل با آداب روزشهادت و قیام یکی از خدایان دیگر شرقی توأم کرده باشند. مراسم عید قیام چنانکه هنوز در یونان و ایتالیا و سیسیل بر پا می شود شباهت بسیاری با آداب آئین «آدونیس» دارد و احتمال قوی می رود که اولیاء کلیسا این عید را نیز برای جلب و تشویق کافران با روز مخصوص قیام آدونیس منطبق کرده باشند ولی مسلماً این عمل در قسمت یونانی زبان اروپا صورت گرفته زیرا پرستش آدونیس در میان آنها رایج بوده و در روم و میان مردم لاتین زبان پیشرفته نداشتند و جزودینهای رسمی امپراطوری روم نبوده است. در روم بجای آن پرستش آتیس و ام‌الاله در میان طبقات عوام رواج داشته که از لحاظ اصول شبیه به آئین آدونیس بوده ولی آداب و مناسک آن توأم با خشونت و سفاکی بوده است. یادبود مرگ و قیام آتیس را روزهای ۲۴ و ۲۵ مارس (مبدأ اعتدال زمینی) در روم جشن می گرفتند و این تاریخ از هر جهت برای رستاخیز رب النوع کشت و زرع که شش ماهه یا نیز در زمستان در خواب مرگ بوده مناسب می نماید، ولی مطابق بعضی روایات کهن عیسی در روز ۲۵ مارس مصلوب شده و بعضی مسیحیان این روز را بطور ثابت بعنوان روزشهادت مسیح نگه میداشتند و تقویم قمری را بکار نمی بردند.

این رسم در قیدوسیه و فریقیه و ولایات گل رعایت میشده و گویا مدتی در خود روم هم رواج داشته و همه اینها دال بر اینست که روایتی که شهادت عیسی را روز بیست و پنجم مارس قرار میدهد بسیار کهنه و مستقر بوده و مخصوصاً از این جهت قابل ملاحظه است که بنا بمعاسبات نجومی هیچگونه منبای تاریخی ندارد، و بنا بر این ناچار باید چنین نتیجه گرفت که این تاریخ را عمداً اقتباس کرده اند تا بعد کهن بهاری مطابق شود. مورخ کلیسایی معروف مونسینور دوشن در این باب میگوید که آباء کلیسا این روز را از این جهت اختیار کردند که روز شهادت منجی باروز خلقت جهان بر حسب عقیده عامه مصادف باشد ولی میدانیم که عید قیام آتیس که او را نیز «پدر آسمانی» و «فرزند آسمان» میخوانده اند در روم قدیم رسماً به همین روز می افتاده و اگر در نظر بگیریم که روز عید جرجیس مقدس در ماه آوریل جانشین عید پارلیبای رومی است و عید یحیی تعمید دهنده در ماه ژوئن جانشین جشن آبریزان تابستانی است و عید صعود مریم در ماه اوت جای عید دیانا آلهه رومی را گرفته و روز «اهل قبور» در ماه نوامبر همان «عید اموات» کافران عهد عتیق است، و بنابراین جشن تولد خود مسیح را به بیست و پنجم دسامبر انداخته اند تا شب یلدا یعنی جشن آفتاب مهرپرستان یکی باشد شاید در اختیار این فرض کاملاً محقق باشیم که عید قیام مسیح را هم عمداً با روز مرگ و قیام آتیس رب النوع فریقی که در نوروز و مبدأ اعتدال برپا شده میشده تطبیق کرده اند (۱). بهرحال باید گفت که تصادف ایام عید قیام مسیح با اعیاد قیام بت پرستان کهن بسیار قابل دقت است بخصوص از این جهت که سرزمینهایی که بعدها مسیحی شدند و عید قیام مسیح را برپا میداشتند درست همان نواحی بودند که قبلاً به پرستش آتیس و آدونیس میپرداختند و این امر را نمیتوان صرفاً به اتفاق و تصادف حمل کرد. البته کاملاً طبیعی و معقول بنظر میرسد که اگر از قدیم مردم اعتدال بهاری و ایام نوروز را بعنوان جشن احیاء و قیام و تجدید خلقت عالم پس از مرگ زمستانیش برپا میداشتند مسیحیها نیز پس از رواج این دین عید قیام خدای جدید را در همان تاریخ

(۱) در حال حاضر مسیحیان عید قیام را مطابق تقویم قمری نگاه میدارند یعنی اولین یکشنبه بعد از نوروز ایرانی که پس از بدر تمام واقع شود.

قرار دهند فقط باید متوجه بود که اگر روزشهادت عیسی بیست و پنجم مارس باشد روز قیامت ۲۷ خواهد بود که دوازدهم از مبدأ اعتدال ربیعی برحسب تقویم یولیانی است ولی این اختلاف دوازده در مورد سائر اعیاد مسیحی هم مشاهده میشود منتها طبق روایت دیگری که در دست است شهادت او در روز بیست و سوم و قیامت در روز بیست و پنجم بوده و در اینصورت کاملا باروز قیام آتیس مطابقت داشته است .

بطوریکه از نوشته های یکی از نویسندگان گمنام مسیحی در قرن چهارم برمیآید این موضوع یعنی مطابقت ایام عید مسیحی با روزهای جشن آئین بت پرستان عتیق مورد بحث و جدل و اختلاف میان عیسویان و آنان بوده و مسیحیان باینکه اقرار داشته اند که مسیح از لحاظ تاریخ مؤخر بر خدایان آنهاست ولی در پاسخ چنین میگفتند که شیطان برای گمراهی خلق توالی طبیعی زمان را برهم زده و مشبه را قبل از مشبه به و بدل را پیش از اصل بعالم شناسانده است .

ولی حقیقت اینست که تعدد موارد و تمامیت شباهت بقدری است که فرض تصادف بکلی مردود است و میرساند که کلیسای مسیحی پس از غلبه بر رقیبان خویش برای جلب عامه و اسکان و ارضای خاطر آنان مجبور بسازش شد و آن قسمت از معتقدات و رسوم عامه را که ریشه کهن داشت و در ذهن آنان رسوخ یافته بود اقتباس کرد زیرا میدانست که اگر دین مسیح بخواهد عالمگیر شود ناچار باید با آداب و رسوم محلی هر سرزمین مدارا کند و رویه بت شکنی بر حرارت دعای اولیه را فراموش سازد و سیاست ملامتتری در پیش گیرد، عبارت دیگر «باب نجات» را فراختر سازد. در این مورد بین تاریخ مسیحیت و تاریخ دین بودا شباهت تامی دیده میشود. این هر دو دین در آغاز امر یک نهضت اصلاح اخلاقی بودند که بر اساس مرام عالی گذشت و جوانمردی و رأفت و شفقت بانیان آنها استوار بوده و مبدعین آنها از جمله مردمانی هستند که بندرت در طول تاریخ از یک جهان برتر و عالیتری برای هدایت و تقویت نفوس ضعیف باین دنیای دون نزول میکنند هر دو مصلح بزرگ، فضیلت اخلاقی و سعی در نجات روح فردی را بالاترین غایت زندگی میدانستند باین تفاوت که یکی این غایت را حیات ابدی و دیگری خلاصی ازرنج و فزای مطلق میدانست . اما درجه زهد و تقدسی که این دودین از مردم انتظار دارند بعدی شدید و تحمل ناپذیر است که نه فقط منافی ضعف های بشری است بلکه اساسا مقایر با غرائز طبیعی انسان میباشد و جز بیکدسته مریدان معتقد متعصب که علائق خانواده و ملیت را رها کرده و در گوشه انزوا نشسته باشند کسی قادر نیست به آن مرتبه برسد، پس برای تعمیم و عام - القبول ساختن چنین دینهایی چه در میان یک ملت و چه از نظر جهان بطور کلی میبایستی قبلا آنها را طوری تبدیل کرد که تا اندازه باهوسها و شهوات و خرافات مردم عادی مطابقت نماید . این تطابق در قرنهای بعد از ظهور مؤسس اولیه بوسیله مردمانی که خود از مایه ناسوتی تری بودند بعمل آمد و واسطه بین آمال عالییه او و شهوات خلق شدند و بمرور ایام همان عناصر پستی که ظهور این ادیان برای امحاء و اصلاح مفاسد ناسیه از آنها بود باین دودین مخلوط شدند و البته چنین انحطاطی اجتناب ناپذیر است زیرا با کمال احترامی که باید برای بانیان این دینها قائل بود نمیتوان تبدیل ماهیت آنها را صرفا بواسطه ضعف فکری و اخلاقی نوع بشر دانست چه دین بودا و مسیح با تجلیل غیر معقولی که از زهد و فقر و تجرد میکردند نه تنها تمدن و اجتماع را نفی مینمودند بلکه هستی انسا را و ادامه نسل او را مورد تهدید قرار میدادند، منتها نوع انسان یا از روی عقل یا از راه حماقت عاقبت حاضر نشد که با احتمال نجات اخروی و مسائل انقراض نوع خویش در این دنیا فراهم سازد .